

حکمت‌ها

تأملات، عبارات و حکمت‌های اخلاقی



فرانسوا دوک دو

لاروشفو کو

ترجمه

دکتر محمدی گلپایگانی

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۰

۴۹۸۹۷۰۱

سرشناسه: لاروشفوکو، فرانسوا، ۱۶۸۰-۱۶۱۳ م. La Rochefoucauld, François
عنوان و نام پدیدآور: حکمت‌ها: تأملات، عبارات و حکمت‌های اخلاقی / فرانسوا دوک دو لاروشفوکو؛ ترجمه محمدی گلپایگانی
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۲۶۸ ص.
شابک: 978-964-423-836-9
یادداشت: عنوان اصلی: Maximes. 1976
یادداشت: اصل کتاب حاضر به زبان فرانسوی است و کتاب حاضر از متن اصلی آن تحت عنوان «Réflexions ou Sentences et Maximes morales» به فارسی ترجمه شده است.
موضوع: اندرزنامه‌ها
موضوع: نکته‌گویی‌ها و گزینہ‌گویی‌ها
شناسه افزوده: محمدی گلپایگانی، محمدجواد، ۱۳۵۲-، مترجم
شناسه افزوده: موسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره: PQ
رده‌بندی دیویی: ۴۰۲/۸۴۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۰۷۹۶۹



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۲۵۵-۶
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۲۸۶
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

حکمت‌ها

نوشته فرانسوا دوک دو لاروشفوکو ترجمه دکتر محمدجواد محمدی گلپایگانی

طراح جلد: رضا کنجی حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۰ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹-۸۳۶-۴۲۳-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-423-836-9

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

ارزانی بانوی رنج‌دیده و پرهیزگار نیرّه و کیلی
که در جوار فرزندان شهیدش آرمیده است.



فرانسوادوک دولاروشفوکو (۱۶۸۰-۱۶۱۳)

اثر تنودور شاسریو (۱۸۵۶-۱۸۱۹)

دیباچه

«حکمت‌ها» اثر فرانسوا دو لاروشفوکو یکی از آثار مشهور ادبی جهان و از نمونه‌های شاخص ادبیات حکمی در فرانسه و اروپاست. این کتاب که به تعبیر رایج‌تر «ماکسیم‌های لاروشفوکو» خوانده می‌شود، مجموعه‌ای از کلمات قصار است که طی قرون متمادی شهرت جهانی کسب کرده و بعضی از آنها چون ضرب‌المثل بر سر زبانها افتاده است. این نغز نوشته‌ها و گزین گویه‌ها علی‌رغم عنوان کامل کتاب که واژه «اخلاقی» را در بر دارد، فقط به مضامین متعارف و سنتی اخلاق نمی‌پردازد، بلکه شاید بتوان آن را در طلیعه قرون جدید از زمره یکی از نخستین آثار در موضوع شناخت ذهن و روان انسان و به اصطلاح علم النفس، جای داد.

لاروشفوکو به عنوان سیاستمداری کارآزموده و سرداری میدان دیده و مجرب، از فراز و نشیب زندگی متلاطم اروپا در قرن هفدهم، تجربه‌های ارزشمندی کسب کرده بود. او به اتکای همین شناخت، در کتاب خود نفس انسان، تطورات و رنگ به رنگ شدن‌های آن را مورد تجزیه و تحلیل

قرار می‌دهد. وی با تیزیِ حیرت‌انگیزی لایه‌های پنهان ذهن را می‌کاود و زوایای نهان نیات و انگیزه‌های آدمی را می‌شکافد. دقت نظر او معمولاً به دیدگاهی منفی می‌انجامد؛ اما این نگرش منفی و انتقادی به انسان، نه تنها طعم تلخی به اثرش نمی‌دهد، بلکه بر عکس، خواننده را غافلگیر می‌کند و از این جهت حلاوت و شیرینی خاصی در کام او می‌نشانند. گویا بدبینی لاروشفوکو تا کنه ضمیر و نهاد انسان پیش می‌رود؛ ولی حتی اگر او را به طینت آدمی ظنین ندانیم، قطعاً نمی‌توان منکر بدگمانی عمیق او به صدق گفتار و راستی کردار عموم انسانها شد.

لاروشفوکو خودخواهی و منیت و حب نفس را محرک اصلی انسان در تمام افعال و اعمالش می‌داند، تا جایی که حتی ریشه مقابله با نفس و ضدیت با امیال را باز خود منیت می‌پندارد. فقره نخست از حکمت‌های محذوف در این معنا بسیار گویاست. موشکافی او در زوایای تاریک نفس و جلوه‌های متعدد انانیت، شگفت‌آور است. کمتر نویسنده‌ای در دوره کلاسیک، انسان را تا این حد اسیر و بنده نفسانیات معرفی کرده است. لاروشفوکو منکر افعال حسنه و اعمال پسندیده انسان نیست اما حتی در این دسته از رفتارها، دورویی و منفعت‌طلبی را داعی و انگیزه اصلی آدمی می‌داند. به گمان او، تظاهر و طمع چنان در عمق جان انسان نفوذ کرده که حتی خود نیز به بسیاری از ریاکاری‌های خویش واقف نیست. راستی او راست‌نمایی و صداقتش صدق‌آرایی است.

«حکمت‌ها» کتابی دینی و یا حتی به تعبیر رایج اثری صرفاً اخلاقی نیست، اما توجه و تنبّه دادن آن به خدعه‌ها و نیرنگهای نفس، به کتاب بعدی حکمی و اخلاقی می‌دهد. لاروشفوکو در اثر خود با رسوا کردن آنچه در فرهنگ ما نفس‌آماره نام گرفته، ذات و جانمایه اخلاق را هنرمندانه به تصویر

کشیده است. سعادت و شقاوت، تقدیر و تدبیر، عقل و عشق، حبّ ذات و حبّ غیر، فضایل و رذایل، معایب و محاسن، خیر و شرّ، خرد و جنون، زنان و مردان، احساسات و هیجانات، غم و شادی، لذّت ورنج، صداقت و تزویر، شیفتگی و بیزاری، جوانی و پیری، کبر و فروتنی، چابکی و کاهلی، سادگی و تکلف، زیرکی و بلاهت، امیال و افکار، خصومت و مودّت، طبایع و خُلُقها، سکوت و سخن، بزدلی و پردلی، قرار و بی قراری، نکوهش و ستایش و بالاخره مرگ و زندگی، موضوعات اصلی کتاب «حکمت‌ها» است.

نگرش بدبینانه لاروشفوکو به انسان شاید حاصل تجارب طولانی و اغلب همراه با ناکامی او و اجدادش در عرصه سیاست و جنگ باشد. اروپا از یک قرن و اندی پیش از او بسیار ملتهب بوده است. از زمان شارل هشتم یعنی اواخر قرن پانزدهم که از پایان جنگهای صد ساله با انگلستان در سال ۱۴۵۴ هنوز مدّت زیادی نگذشته بود، فکر جنون آمیزی در دربار فرانسه شکل گرفت که طمع تصاحب تاج و تخت ایتالیا را در دل شاهان این پهنه می‌پروراند. این آزمندی بیش از نیم قرن دو کشور را درگیر نبردهای خونین کرد. جنگهای ایتالیا که در فاصله بین ۱۴۹۴ تا ۱۵۵۹ به وقوع پیوست، در مجموع یازده بار تکرار شد و چهار شاه فرانسه، شارل هشتم، لویی دوازدهم، فرانسوای اوّل و هانری دوّم را به خود مشغول کرد. جنگهای ایتالیا در ۱۵۵۹ تمام شد؛ اما بلافاصله جای خود را به درگیری‌های خونین چهل ساله‌ای معروف به جنگهای مذهبی (۱۵۹۸-۱۵۵۹) میان پروتستان و کاتولیک داد. جنگهای ایتالیا اگرچه از نظر انسانی خسارت بار بود، ولی در مجموع برای فرانسه با برکت شد؛ چه، اوّل ثروت‌های کلانی را روانه آن کشور کرد، و ثانیاً فرانسه را به عنوان دوّمین سرزمین پذیرای حیات نو، عمیقاً با فرهنگ رنسانس که موطّنش ایتالیا بود، آشنا نمود. به عکس، جنگهای چهل ساله

مذهبی جز دودستگی و پریشانی و نکبت چیزی به ارمغان نیاورد.

لاروشفوکو در بحبوحه این اختلافات مذهبی بین پروتستان و کاتولیک رشد و نمو یافت. البته فرمان نانت به ابتکار هانری چهارم از سال ۱۵۹۸، آرامش ظاهری را برقرار کرده بود، اما نفرت و دشمنی حاصل از هشت جنگ مذهبی پیاپی چیزی نبود که به این سادگی فروکش کند.

نسب او به یکی از بزرگان دربار شارلمانی (۸۱۴-۷۴۲) امپراتور مقتدر فرانک‌ها بازمی‌گردد. در سال ۹۸۰، فوکالدوس از نوادگان همان رجل درباری، به بنای قلعه‌ای در منطقه «لاروش» همت گماشت که اینک به اسم قلعه لاروشفوکو در بخشی به همین نام جای دارد. در ۱۰۱۹، «فوکو» ارباب و فرماندار «لاروش» شد و فرزند او با ترکیب این دو اسم، نام خاندان را برای همیشه به «لاروشفوکو» تغییر داد. در یکی از اسناد صومعه سن سیار متعلق به سالهای ۱۰۳۰ - ۱۰۲۷، فوکو نجیب‌زاده‌ای بسیار اصیل از «لاروش» خوانده شده است. در قرن چهاردهم لاروشفوکوها به دربار بسیار نزدیک بودند و در جنگهای صد ساله که انگلستان مدعی تاج و تخت فرانسه شده بود، جانب شاهان ضعیف خود را گرفتند و از جمله، در خدمت شارل چهارم با دشمن رزم کردند. اوایل قرن پانزدهم در سال ۱۵۱۵، پادشاه وقت فرانسه که فرزند تعمیدی فرانسوای اول (دولاروشفوکو) بود، به پدرخوانده خود عنوان اشرافی «کنت» را اعطا کرد و بدین ترتیب اشرافیت خاندان او از رتبه بارون به کنت ارتقا یافت.

با ظهور نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم، لاروشفوکوها به این جریان گراییدند. فرانسوای سوم، که سومین پشت نویسنده است، از سران پروتستانهای فرانسه شد و در کنار آدمیرال دو کولینی به مقابله با جناح تندرو کاتولیک برخاست؛ اما سرانجام در کشتار سن بارتلمی جان خود را

از دست داد. در این قتل عام که به دستور کاترین دومدسی و شارل نهم و تحریک لیگ کاتولیک پاریس وابسته به خاندان متنفذ «گیز»، در شب ۲۴ اوت ۱۵۷۲ به راه افتاد، بین شش تا هفت هزار نفر از سکنه غیرکاتولیک پایتخت به اضافه مدعوین که از رؤسا، نجبا و اعیان پروتستان بودند، به شکل فجیعی کشته شدند. این افراد به مناسبت ازدواج مارگاریت خواهر شاه با پسر عمویش هانری دو ناوار که از سران پروتستانها بود، به پایتخت دعوت شده بودند. در پی این حادثه، در شهرهای دیگر فرانسه نیز به تقلید از حکومت مرکزی، خونریزی‌های مشابهی صورت گرفت، به طوری که تعداد قربانیان به حدود چهل هزار نفر رسید. مسئله تاریخ‌نگار پرآوازه فرانسوی به جای روز از «فصل سن بارتلمی» سخن رانده است که این تعبیر از استمرار کشتارها حکایت می‌کند. واقعه سن بارتلمی که پیامدهای زیادی در اروپا داشت، نقطه عطف و تصویر نمادین جنگهای مذهبی است.

در چنین فضای رعب و وحشتی، پدربزرگ نویسنده یعنی فرانسوای چهارم ترجیح داد به مذهب کاتولیک تغییر کیش دهد. فرزند او فرانسوای پنجم، از لویی سیزدهم پادشاه وقت فرانسه، لقب «دوک» را گرفت و بدین ترتیب اشرافیت این خانواده به بالاترین حد ممکن، معادل رتبه اشرافی پادشاه، رسید. فرانسوای ششم یا همان لاروشفوکوی نویسنده، برای کسب امتیازات سیاسی متناسب با عنوان خود، تلاش زیادی کرد که هیچ‌گاه به نتیجه دلخواه نینجامید. علاوه بر رجال متعدد سیاسی و نظامی، صاحب‌منصبان دینی نیز از میان لاروشفوکوها برخاسته‌اند. کاردینال فرانسوا دو لاروشفوکو رئیس شورای سلطنتی در زمان لویی سیزدهم، از جمله آنان است.

بدین ترتیب نویسنده «حکمت‌ها» در خانواده‌ای زاده شد که به نوشته

نسب‌شناسان فرانسوی، در آن کشور، از نظر جایگاه تاریخی و سابقه اشرافی تنها چهار نام دیگر با آن قابل مقایسه است. فرانسوا دوک دو لاروشفوکو، در پانزدهم سپتامبر ۱۶۱۳ در پاریس به دنیا آمد و طبق سنت، عنوان شاهزاده مارسیاک را تا سال ۱۶۵۰ یعنی زمان مرگ پدر، بر نام خود داشت. برای مولودی که هم از نسبی عریق برخوردار بود و هم از ثروتی وافر، آینده‌ای درخشان متصور می‌شد، اگر روزگار با او سر ناسازگاری نمی‌داشت. فرانسوا در چهارده سالگی با آندره دو ویوون ازدواج کرد و از او صاحب هشت فرزند شد. تحصیلات شایانی نکرد؛ اما توانست در مشق جنگ و درس رزم توفیقاتی به دست آورد، چنان که در سال ۱۶۲۹ در لشکرکشی به ایتالیا شرکت جست و در آن کارزار از خود شهامتی نشان داد. پس از بازگشت، در حالی که شانزده سال بیشتر نداشت، به دربار لویی سیزدهم آمد و شدی پیدا کرد. وی همچنین توانست در جنگهای فرانسه و اتریش موقعیتی کسب کند.

شش سال پس از آوردگاه ایتالیا، لاروشفوکو در جنگ با اسپانیایی‌ها شرکت کرد، اما پس از مراجعت، به بهانه انتقاد از مدیریت آن جنگ، تبعید شد. البته علت واقعی، تقریب بیش از حد او به ملکه و کدورت با ریشلیو صدراعظم مقتدر لویی سیزدهم بود. جانبداری او از ملکه «آن دوتریش» او را چنان به مقابله با وزیر و حتی خود لویی واداشت که بالاخره سر از زندان باستیل در آورد. جرمش این بود که در حمایت از ملکه، طرح جنون آمیزی برای ربودن وی ریخته بود. نقشه‌اش برای نجات ملکه با شکست مواجه شد و در سال ۱۶۳۷ روانه زندان گشت. از این تاریخ به بعد لاروشفوکو انزوا و اعتزال گزید و تا مرگ ریشلیو در ۱۶۴۲ از امور سیاسی و عمومی فاصله گرفت. مرگ صدر اعظم خبر بسیار مسرت بخشی بود که لاروشفوکو را به

امید جبران روزهای ناکامی به پاریس و دربار باز گرداند. چند ماه بعد، بامرگ پادشاه لویی سیزدهم، اوضاع مساعدتر شد، زیرا نه تنها از شر دو مخالف دیرین خلاص شده بود، بلکه یار و متحد قدیمش یعنی ملکه به عنوان نیابت سلطنت، زمام امور کشور را در دست می گرفت. لویی چهاردهم به سبب صغر سنّ محجور بود و طبق سنت معمول، قدرت به نائب السلطنه یعنی ملکه مادر رسید. اکنون همه چیز برای جبران مافات و حتی نیل به مقام صدراعظمی مساعد می نمود؛ اما از بد روزگار، ملکه قدرناشناس و ناسپاس از آب در آمد. از طرف دیگر، مازارن که از پایوران قدرت و از رجال سیّاس و زیرک دهر بود، مقام صدارت عظمی را تصاحب کرد. او نیز همچون سلفش با لاروشفوکو از در ستیزه وارد شد. نجیب زاده ناکام، افسرده و دلخسته از بی مهری ها، مدّتی را بی ثمر به توطئه علیه مازارن گذراند، اما نهایتاً دوباره به سپاهی گری روی آورد و جامه رزم بر تن کرد. در مادریک جراحت شدیدی برداشت که مدتی او را از میادین دور نگه داشت. در سال ۱۶۴۶ فرمانداری شهر پواتو را خریداری کرد و مجدداً به عالم سیاست برگشت.

دلسردی و دلخوری از حکومت، سرانجام لاروشفوکو را وارد آوردگاه جدیدی کرد. این معرکه که به یک مهلکه سیّاسی بدل شد، شبه کودتایی بود به نام «فرونند» که سالها کشور را درگیر تلاطم ها و مناقشه های داخلی نمود. لویی چهاردهم که مقتدرترین شاه در تاریخ فرانسه است، از غائله فروند به عنوان تلخ ترین ایّام زندگی خود یاد می کند. «فرونند پارلمانی» مرحله نخست این توطئه ضدّ سلطنتی بود. لاروشفوکو ابتدا جانب دربار را گرفت، اما پس از آنکه توقعاتش برآورده نشد، در دسامبر ۱۶۴۸ به پارلمانی ها یعنی جناح مقابل شاه پیوست. کار بر لویی چهاردهم و مادرش چنان تنگ آمد که هر دو با جمعی از درباریان از پاریس به سمت سن ژرمن گریختند. در

این واقعه، لاروشفوکو هنگام محاصره پاریس جراحی سختی برداشت. سرانجام در ماه مارس ۱۶۴۹ صلح موقتاً برقرار شد و لاروشفوکو به همراه جمعی دیگر در زمره مشمولان عفو عمومی قرار گرفت.

با دستگیری کنده از اشراف بزرگ فرانسه در سال بعد، مرحله دوم آن غائله تحت عنوان «فروند شاهزادگان» به پا شد. در این بلوا، لاروشفوکو در تحریک شهر بردو و تهییج مناطق غربی فرانسه نقش زیادی ایفا کرد. به همین جرم، قلعه او در ورتوی را با خاک یکسان کردند، اما خودش بار دیگر مورد عفو قرار گرفت.

لاروشفوکو که آرام نمی گرفت، با کاردینال رتز درگیر شد و در جلسه علنی پارلمان او را به مرگ تهدید کرد. کاردینال رتز سراسقف پاریس و از معروف ترین رجال سیاسی قرن هفدهم بود. وی در کتاب خاطرات خود که یکی از آثار بزرگ ادبی - سیاسی است، لاروشفوکو را مؤدب ترین زبان آور درباری در آن قرن نامیده است. رتز در عین حال لاروشفوکو را محکوم به شکست می داند؛ زیرا به زعم او، وی نه در تشخیص منافع کوچک استعدادی دارد و نه در تمیز مصالح بزرگ. سنت اوروموند از دیگر معاصران لاروشفوکو درباره او می گوید: «در زندگی عادی، رفتارش صادقانه و سخن گفتنش متقن و مؤدبانه است؛ و هر چه می گوید خوب بدان اندیشیده است.»

لاروشفوکو در سال ۱۶۵۲، در جنگ سنت آنتوان از ناحیه صورت مجروح شد، به طوری که بینایی اش به خطر افتاد. مدتی به لوکزامبورگ پناه برد و تا سال ۱۶۵۳ که ماجرای فروند به کلی پایان گرفت، به وطن بازنگشت. در همین ایام، دو بالزاک نویسنده معروف که همسایه و دوست خانوادگی لاروشفوکوها بود، از دنیا رفت. وی علاوه بر فقد برادر و بعضی

دوستانش، سالها بعد فرزندش از مادام دو لونگیل را نیز از دست داد. یکی از کسانی که شاهد حالات لاروشفوکو پس از مرگ فرزند بوده، می‌نویسد: «او نسبت به آنچه تاکنون از شجاعت، لیاقت، عطوفت و خرد دیده‌ام، در صف اوّل جای می‌گیرد.»

سرانجام لاروشفوکو که زندگی سیاسی‌اش کوله‌باری از شکست و ناکامی بود، از جنگ و سیاست باز نشست تا چند صباحی را در جمع‌رندان به سرور و خوشی بگذراند. او از سال ۱۶۵۶ با سکونت در اقامتگاه پارسی لیانکور، با محافل ادبی و روشنفکری پایتخت ارتباط نزدیکی پیدا کرد و ایّام آرام و بی‌دردسری را طی نمود. در آن روزگار بعضی از اعیان و اشراف مجالس ادبی و فرهنگی با صبغه روشنفکری برگزار می‌کردند که در واقع نیروی محرّک بسیاری از فعالیتهای فرهنگی در آن عصر بود. این محافل که عمدتاً به بانوان اشراف تعلق داشت، اصطلاحاً «تالارهای ادبی» نامیده می‌شد. لاروشفوکو با فاصله گرفتن از سیاست و روی آوردن به ادبیات، اندکی مورد عنایت و توجه دربار قرار گرفت و حتی توانست مشمول مساعدت مالی دربار شود. با این حال، در این دوره نیز طیف دوستان و یاران او مثل ژاک اسپریت، مادام دوسابله و مادام دو لافایت، تمایلات ضدّ حکومتی داشتند. اکثر آنان به فرقه ژانسنیست‌های مقیم پورت رویال وابسته بودند، فرقه‌ای که سرانجام به دست لویی چهاردهم منحلّ شد و حتّی صومعه آنها به دستور او ویران گشت.

مراودات لاروشفوکو با تالارهای ادبی پاریس که نام و نشان آنها کاملاً معروف و دانسته است، سرانجام ذوق نویسندگی را در وی برانگیخت. او در سال ۱۶۶۲ کتاب خاطرات خود را در بروکسل چاپ کرد؛ اما جنجالی به پا شد که نویسنده را به عقب‌نشینی و انکار کتاب واداشت. یک سال بعد،

نسخی از کتاب حکمت‌ها را که از سالها قبل شروع به نگارش آن کرده بود، به صورت محدود در اختیار برخی از دوستان خود قرار داد. یکی از این نسخه‌ها به دست ناشری در هلند افتاد و وی آن را با تغییراتی تحت عنوان «عبارات و حکمت‌های اخلاقی» چاپ کرد. لاروشفوکو پس از اطلاع از انتشار مغشوش کتابش در هلند، چاره‌ای جز انتشار نسخه صحیح حکمت‌ها ندید. وی موفق شد پس از اخذ مجوز نشر از دربار، اثر خود را تحت عنوان «تأملات، عبارات و حکمت‌های اخلاقی» در سال ۱۶۶۵ به چاپ برساند. این کتاب به سرعت بین محافل ادبی و روشنفکری فرانسه رواج و محبوبیت پیدا کرد و کلمات قصارش آوازه و شهرتی یافت. از آن پس اشتهار لاروشفوکو به عنوان یک رجل سیاسی و نظامی تحت الشعاع این اثر قرار گرفت. وی پیش از آنکه در سال ۱۶۸۰ از مرض نفرس بمیرد، چاپ پنجم کتاب خود را هم دید.

این کتاب تاکنون دهها بار به زبان فرانسوی و تقریباً سایر زبانهای بزرگ دنیا چاپ شده است. امروزه حکمت‌ها معروف‌ترین مجموعه کلمات قصار دوره کلاسیک در اروپاست. ماکسیم البته یک نوع ادبی قدیمی است و ابداع عصر کلاسیک نیست. این واژه از عبارت لاتین «ماکسیما سنتتیا» به معنی اندیشه مهم، گرفته شده است. از عهد باستان تا عصر کلاسیک اروپا، نویسندگان بزرگی مثل سِنِک در این قالب نوشته بودند، اما این شیوه در زمان لاروشفوکو و به دست او جان تازه‌ای گرفت. در همین عصر، بالتازار گراسیان (۱۶۵۸ - ۱۶۰۱)، در اسپانیا اثر معروف خود «رجل درباری» را در همین قالب به نگارش درآورد.

حکمت‌ها بیش از آنکه یک کتاب فلسفی باشد، یک اثر ادبی و هنری است که خواننده را به تأمل وامی‌دارد. در مقدمه یکی از آخرین چاپ‌ها،

جمله‌ای از کتاب «پروست و نشانه‌ها» اثر ژیل دولوز فیلسوف شهیر فرانسوی آورده شده که می‌گوید: «اثر هنری بیش از کتاب فلسفی ارزش دارد، زیرا آنچه در نشانه نهفته شده بسیار عمیق‌تر از همه معانی مصرح است [...] و مهم‌تر از اندیشه چیزی است که ما را به اندیشیدن وادارد.» و این تعبیر درباره حکمت‌های موجز و پرمعنای لاروشفوکو کاملاً بجاست.

حکمت‌ها شامل ۵۰۴ فقره است که طی پنج چاپ تا سال ۱۶۷۸ با اصلاحات و حذفیات، در زمان حیات نویسنده منتشر شده بود. پس از مرگ او، در برخی از چاپهای کتاب، حکمت‌های محذوف هم به پیوست آورده شد که در ترجمه حاضر این بخش نیز به فارسی برگردانده شده است. منظور از حکمت‌های محذوف فقراتی از کتاب است که خود مؤلف بعد از چاپهای اول، دوم و چهارم کنار گذاشته بود. همچنین، بعد از مرگ مؤلف، در بعضی دیگر از چاپها، حکمت‌هایی که از دست‌نوشته‌های او بین چاپهای سوم و چهارم استخراج گردیده بود، به کتاب افزوده شد. ژاک تروشه در چاپ تحقیقی خود، به جای ملحقات، تعبیر «حکمت‌های وانهاده» را پسندید که از آن پس همین اصطلاح رایج شد. این قسمت نیز تحت همین عنوان ترجمه شده است.

پس از این معرفی کوتاه و اجمالی از کتاب و نویسنده، بجاست چند کلمه‌ای هم از ترجمه آن گفته شود. نخست اینکه، در حد اطلاع، این اثر با وجود قدمت چند صد ساله و شهرت زیاد برخی از حکم و عباراتش، تا کنون به فارسی ترجمه نشده است. بنابراین کتاب حاضر معرفی حکمت‌های لاروشفوکو و تا حدودی خود او، به خوانندگان عزیز ایرانی محسوب می‌شود. نکته دوم اینکه از کتاب لاروشفوکو نسخه‌های متعدد و متفاوتی در دست است. برای ترجمه پیش روی، یکی از معتبرترین نسخه‌ها که در

انتشارات گالیمار با تحقیق استاد ژان لافون به چاپ رسیده است، انتخاب گردید.

مطلب دیگر اینکه بسیاری از ترجمه‌هایی که از متون غربی صورت می‌گیرد، متأسفانه با هنجارهای دینی و فرهنگ ملی ما هیچ تناسبی ندارد؛ و نه تنها آشنایی و گستره‌افزایی و تعمیق نیست که با خود بیگانگی و ریشه‌کنی و تحدید است. شگفت‌آور است که به رغم وجود مضامین متعالی و نویسندگان ارزشمند در همه فرهنگها، بعضی مترجمان کشش زیادی برای انتخاب آثار و نویسندگانی دارند که بی‌اخلاقی و ناروایی را می‌گسترانند. کتابی که در دست داریم از این عیب مبرا است و در مجموع اثری حکمی است که به مضامین فرهنگی مشترک بشریت می‌پردازد و نظایر آن را به راحتی می‌توان در اشعار، حکم و حتی متون دینی و اخلاقی ما جست.

و بالاخره نکته آخر به دشواری ترجمه این کتاب مربوط می‌شود. این امر، علاوه بر سختی و صعوبتی که از لوازم ذاتی کار ترجمه است، به طور خاص، برخاسته از چند علت است. یکی اینکه متن متعلق به قرن هفدهم است و سیاق کهنه و سبک قدیمی و تا حدودی فاخر آن می‌بایست در ترجمه بازتاب یابد. دیگر اینکه همین قدمت در بعضی عبارات و ساختارها ابهام و پیچیدگی زیادی را ایجاد می‌کرد، به خصوص آنکه ماکسیم نوعی است که مستلزم ایجاز و اختصار و گاه اغلاق است و اطناب و توسع و تفصیل را چندان بر نمی‌تابد. گذشته از معادلهای دقیق، یافتن ساختار مناسب در فارسی که هم مفاهیم و معانی را به خوبی منتقل کند، هم از ظرافت‌ها و بازی‌های زبانی مؤلف دور نیفتد، و هم سلیس و روان باشد، کار ساده‌ای نبود. و تازه تمام اینها به فهم صحیح متن منوط

می‌شد. برای رعایت احتیاط در ترجمه برخی عبارات مغلق و پیچیده، به اهل لغت مراجعه کردم و با چندین نفر مشورت نمودم. گاهی سه نفر بودیم و از یک عبارت سه معنی متفاوت برداشت می‌کردیم. جالب اینکه در مطالعاتی که پیرامون کتاب انجام دادم، متوجه شدم حتی در عصر خود نویسندگان این ابهام و عدم وضوح در مواردی مطرح بوده است. یکی از دوستان لاروشفوکو راجع به فقره‌ای از قصار الحکم او، در خلال نامه‌ای عجز خود از فهم آن عبارت را به نویسنده اظهار می‌کند؛ و لاروشفوکو بدون آنکه به تغییر یا ایضاح آن قسمت مبادرت ورزد، صرفاً فقره مذکور را حذف می‌کند. همان عبارت اینک در بخش محذوفات آمده است. علاوه بر این، گذشت زمان و عدم دسترسی مستقیم ما به فضای فرهنگی و محیط فکری جامعه‌ای که بستر تألیف کتاب بوده، در مواردی بر ابهام اولیه افزوده است.

کوتاه سخن اینکه جمع بین دقت، ظرافت، سلاست، فنخامت و در عین حال وفاداری به متن، اگر مسئله اصلی همه ترجمه‌های ادبی باشد، در اثر پیش روی به طریق اولی چالش برانگیز بوده است. به هر حال تلاش زیادی صورت گرفت تا این امر در حد وقت و بضاعت، محقق گردد. در انتهای کتاب، اصل اثر به پیوست آمده تا دانشجویان رشته‌های مترجمی و ادبیات خارجی، به راحتی بتوانند آن را بخوانند و با این ترجمه تطبیق کنند. امیدوارم که حاصل کار در نظر خوانندگان محترم، مطلوب و در بارگاه خداوند متعال مقبول افتد.

در انتهای سخن شایسته است از دوستان و همکاران عزیزی که زحماتی را متقبل شدند یا مورد مشورت بنده قرار گرفتند، سپاسگزاری کنم. خانمها زهرا بویری، دکتر زهرا نواگلز، دکتر عارفه حجازی، دکتر جمیله ضیاء؛

آقایان کریم فیضی، دکتر اسفندیار اسفندی، دکتر روح‌الله حسینی و دکتر یونس شکرخواه از جمله این یاران گرانقدر بودند. همچنین از سرپرست محترم مؤسسه اطلاعات و از دوست فرهیخته آقای حمید یزدان‌پرست بسیار سپاسگزارم.

محمد جواد محمدی

خرداد ماه ۱۳۹۰

حکمت‌ها

فضیلت‌های ما اغلب ردایلی نقاب بر رخ کشیده‌اند.

۱

آنچه فضیلت می‌پنداریم، اغلب فقط تلفیقی از اعمال و منافع گوناگون است که به مدد بخت یا زبردستی ما گرد آمده، و نه همواره از شهامت و پاکی است که مردان شجاع و زنان پاکدامن‌اند.

۲

حبّ ذات از همه چاپلوسان متملّق تر است.

۳

در مُلک خودپسندی هرچه کشف کنیم، هنوز سرزمینهای ناشناخته فراوان است.

۴

حبّ نفس از کاردان‌ترین مردان کاردان‌تر است.

۵

عمر احساسات همانقدر در کف اختیار ماست که طول عمر ما.

۶

احساس اغلب کاردان‌ترین مردان را شوریده‌عقل، و ابله‌ترین آنان را کاردان می‌کند.

۷

اهل سیاست کارهای عظیم، درخشان و خیره‌کننده را حاصل تدابیر بزرگ جلوه می‌دهند، حال آنکه معمولاً ثمره خُلقیات و احساسات است. پس شاید نبرد اگوست و آنتوان، که آن را بر خاسته از تمنای آن دو بر سروری عالم می‌دانند، فقط نتیجه حسادت بوده است.

[اشاره نویسنده به کائوس اوکتاویوس ملقب به اگوست (۶۳ ق.م. - ۱۴ م.)، نوه برادر و فرزند خوانده ژولیوس سزار است که به وصیت سزار جانشین او شد. وی حکومت روم را از جمهوری به امپراتوری تبدیل کرد. مارکوس آنتونیوس معروف به مارک آنتوان از سرداران بزرگ روم بود که با اگوست رقابت و نزاع شدیدی داشت. م.]

۸

احساسات تنها خطیبانی‌اند که همواره قدرت اقناع دارند. آنان چون صناعت طبیعت‌اند که قوانینش هرگز خطا نمی‌کند، و عامی‌ترین انسانی که

شوری در سر دارد، بهتر از سخندان‌ترینی که حظی از آن نبرده، توان اقناع دارد.

۹

در احساسات بیدادگری و طمعی نهفته است که پیروی از آنها را خطر و حتی آنگاه که معقول‌ترین امور جلوه کنند، پرهیز را واجب می‌کند.

۱۰

در دل آدمی نوعی زایش بی‌وقفه احساسات هست، به گونه‌ای که فرو رفتن یکی تقریباً همواره مصادف با برآمدن دیگری است.

۱۱

احساسات اغلب ضدّ خود را می‌سازند؛ گاه بخل زاینده سخاوت و سخاوت موجد بخل است. سرسختی ما اغلب از ضعف، و بی‌پروایی ما از ترس است.

۱۲

هرچه کنیم تا احساسات خویش را پشت ظواهر تقوی و شرافت بپوشانیم، باز از پس این پرده‌ها، رخ می‌نمایانند.

۱۳

خودپسندی ما از ملامت علایق، بی‌تاب‌تر می‌شود تا از نکوهش عقاید.